

حیدربابای شهریار

حسین منزوی

□ سال‌ها پیش - آن وقت که در شعر معاصر فارسی نیز شهریار، از شاعران سوگلی من بود و غزل‌ها و «هذیان دل» و «مرغ بهشتی» اش را بسیار دوست می‌داشتم - با «حیدربابا» آشنا شدم. در آن ایام، ترکی را به سختی می‌خواندم (با وجود آن که ترکی زبان مادری من است، اما به سبب املائی خاص که کلمات در آن دارند و به این دلیل که تقریباً تمام متون ترکی (شعر یا نثر) که در دسترس من بود، یا به لهجه‌ی باکو و یا به لهجه‌ی تبریز و آذربایجان خودمان بود و این لهجه‌ها، با لهجه‌ی زنجانی که لهجه‌ی من بود، تفاوت‌های فراوان دارند، من به راستی در آن سال‌ها در خواندن متون ترکی، با مشکل مواجه بودم!) کلمات با من غریبگی می‌کردند. پیش از حیدربابا بارها خواسته بودم که از راه خواندن غزل‌های «واحد» و «صراف» و «فضولی» و دیگران خودم را با شعر ترکی آشتی بدهم، اما کار سخت بود و آشتی و آشنایی مشکل و نیازمند واسطه‌ی قوی‌تر و روانی و سادگی و صمیمیت آن و شیرینی و ملاحظت توأمانش و نزدیک بودنش به زندگی حقیقی‌ای که خودم نیز چندان با آن غریب نبودم، در کنار علاقه‌ی کلی من به شهریار، باعث شد که سد مشکل خوانی در ترکی، کم‌کم از پیشم برداشته شود و حیدربابا مرا با شعر ترکی آشنا و مأیوس و مألوف کند.

بعدها، آن را به دفعات خواندم و هر بار لطفی بیش‌تر در آن یافتم. حیدربابا، زندگی بود، عین زندگی، با تمام جوشش، تازگی، طراوتش؛ و تصاویر کهنگی‌ناپذیر و همیشه تازه‌ی آن، عیناً برش‌هایی از هستی. گیرم من و تو روستایی نبوده باشیم و آن لحظه‌های تلخ و شیرین را شخصاً تجربه نکرده باشیم. چه غم که شاعر چنان با لحظه‌های شعرش صمیمی و یگانه است که من خواننده‌ی شعر او، نیز چاره‌ی جز احساس همان یگانگی با لحظه‌ها و حوادث نمی‌بینم.

آیین شال آویختن در شب عید که در روستای محل تولد و رشد و نمای شاعر، مرسوم بوده و شاید هنوز هم هست، حتی برای من که خود شاهد آن نبوده‌ام، پاره‌ی از زندگی‌ام می‌شود و چنان با روح و اندیشه‌ام گره می‌خورد که پنداری خود بارها در شب عید (یا شب چهارشنبه سوری) شال از روزن آویخته و عیدی در پر شال گرفته‌ام. تخم‌مرغ‌های رنگی

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظ!

بیا که نبوت بغداد و وقت تبریز است
بعضی از شاعران، خود را پیامبر سخن خوانده اند، چنان که
کمال‌الدین اصفهانی گفته است:

اگر نبوت اهل سخن کنم دعوی / مرا معانی باریک بس بود
اعجاز

خاقانی شروانی نیز گفته است:

منم به وحی معانی پیامبر شعرا

که معجز سخن امروز در بیان من است

مجیرالدین بیلقانی گفته است:

اگر نبوت اهل سخن کنم دعوی

بس است معجز من این قصیده‌ی غرأ

جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی گفته است:

منم که گوهر طبع من است کان سخن

منم که زنده به لفظ من است جان سخن

نظیری نیشابوری نیز در مقام مفاخره گفته است:

طلوع اول، کیفیت کمال من است

سخن که نشأی ترکیب چار ارکان شد

در عصر صفویان، صائب تبریزی گفته است: صائب کسی به

رتبه‌ی شعرم نمی‌رسد / دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم

در عصر قاجاریان، وصال شیرازی نیز در مقام تفاخر گفته است:

کیستم در ملک نظم و کشور دانش، سرم

شهریار شهرم و کشور خدای کشورم

در شعر معاصر هم مفاخرات بارد و ناوارد بسیار است. دکتر

مهدی حمیدی شیرازی از میان کهن‌سرایان، مفاخراتی دارد که

چندان به دل نمی‌نشیند، مثل وقتی که می‌گوید: «گر تو شاه

دخترانی، من خدای شاعرانم!» از میان نوپردازان هم طاهره

صفارزاده در مقام مفاخره با مبالغه‌ی مردوده و نه محموده و مقبوله

گفته است: از آفتاب آن‌گونه روشنم / که هرگاه عطسه‌ی بزنم /

هزار تپه‌ی خاکی را / از چشم‌های باز / ولی نابینا / بیرون خواهم

راند.

من نیز فخریه بسیار گفته‌ام. از بین صد قصیده که دارم و پنجاه

قصیده‌ی آن در دیوان امین (مجلد پنجم دانشنامه‌ی شعر)

منتشر شده است، پر مفاخره‌ترین شعر، قصیده‌ی مفصل در ۳۵

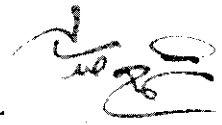
بیت به مطلع زیر است:

گرچه محروم از حقوق خود در این کشور منم

هم‌چنان ایرانی حق جوی حق‌باور منم

اما ادامه داده‌ام که:

این «منم گویی» من، فردی نباشد، جمعی است! ■



بی‌شک چیزهایی دلیل نام‌آوری عجیب این منظومه بوده است. شعری که نه همین ترک‌زبانان که فارسی‌زبانان نیز - حتی آنان که ترکی نمی‌دانند و نمی‌توانند حیدریا را به زبان اصلی بخوانند - چون نام شهریار می‌آید، اول به یاد آن می‌افتند و بعد شعرهای دیگرش و در حقیقت حیدریا در میان تمام سروده‌های شهریار، شعر یگانه‌یی است که شاید تنها «هذیان دل» در میان شعرهای فارسی او، شباهت‌هایی با آن داشته باشد و نیز «افسانه‌ی شب» در بخش‌هایی که به روستا و شب روستا و اسکی‌بازی روستاییان می‌پردازد و دیگر هیچ.

فضای این شعر که آمیزه‌یی از خاک واشد و خواب و بیداری است، هم‌چنان نه همین در میان شعرهای شهریار از زبان ترکی و فارسی، بلکه در شعر معاصر و طبعاً در همه‌ی ادوار شعر ایران، نیز بکر و بدیع یگانه می‌ماند. بر این شعر بیش از چهل، پنجاه نظیره ساخته‌اند - چهل پنجاه می‌گویم برای این که بیش از این، ندیده‌ام اما این دلیل نخواهد بود که گمان کنیم که تعداد نظیره‌های حیدریا بیش از این و بیش از این‌ها نیست - اما بی‌گمان هیچ یک، به حریم شعر شهریار نزدیک نشده‌اند. البته بسیاری از این نظیره‌پردازان - چه گمنام و چه نامدار - در پاره‌هایی، درخشش‌هایی داشته‌اند، اما حاشا که در کل اثر، به گرد پای شاعر پیشرو نیز رسیده باشند، از بهترین این نظیره‌ها می‌توان نخست از اثر زیبای حسینقلی کاتبی «جوشغون» و سپس از آثار صحاف تبریزی، نصرت فتحی، جبار باغچه‌بان و محمد منزوی نام برد و نیز از بختیار وهاب‌زاده، خیرالله کریم‌اف و ابوالفضل حسینی (حسرت). ■

«حیدریا» تخم‌مرغ‌های رنگین کودکی‌های من است و من انگار، تمام آن بازی‌ها را به تن خود، داشته‌ام.

تأثرات تازه و بی‌غل و غش و خشم و کین‌ها و عشق و امیدها و آرزوهای بی‌تظاهر و بی‌رنگ و ریای شاعر، خواننده‌ی شعرش را چنان خلع سلاح می‌کند که خواه‌ناخواه خود نیز پاره‌یی از حال و هوای شعر و ساختمان شعر می‌شود. انگار ابرها، پیراهن سفید خیس‌شان را هم بر او چلانده‌اند و بادهای نوروزی هم کپه‌های او را به خاک افکنده‌اند.

هنر بزرگ و شگفت‌انگیز شهریار در حیدریا، رجوع موفقیت‌آمیز ذهن و زبان او به ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها، قصه‌ها و سایر عناصر زندگی مردم عادی است. شگفتا که این زبان هرچند زبان مادری او بوده، اما بیست سی سال شاعر از قلمرواش دور مانده است. گویی، گنجینه‌یی از وجودش به خاک سپرده و سپس چون هنگام در رسیده از خاکش بیرون کشیده و غبار از آن سترده و چنین تر و تازه و بکر و بدیع، به کارش زده است.

انگار که در این مدت و در سال‌های طولانی، زمان ایستاد بوده و اکنون که باز به حرکت درآمد، ذهن خلاق شاعر، با زلالی و جلدی و چابکی کم‌نظیری، تمام خاطره‌ها و آدمیان و مکان‌ها و دشت و دره و رود و کوه، سال‌های کودکی‌اش را به همان شکل که بودند در اختیار گرفته است تا از صافی ضمیر خود بگذراند و به اشکال جدیدی درآوردشان که هم اصل خود باشند و هم نباشند چنان به زندگی نزدیک که پنداری خود زندگی و چنان پرداخته ذهنیت شاعرانه شهریار که گویی، چیزی بدیع و از آن شخص او! این‌هاست راز اشتها منظومه‌ی حیدریا، و جز این‌ها هم.

قدیمی‌ترین خط جهان در جیرفت کشف شد

گزینش: دکتر فرشته نواده

الواحی در کنار سندل جیرفت توسط یکی از باستان‌شناسان کشور کشف شده است که بیانگر وجود خطی قدیمی‌تر از خطوط شناخته شده‌ی قبلی است. پیش از این تصور می‌شد که تاریخی‌ترین خط جهان، خط میخی و خط تصویری باشد، اما الواح گلی یافت شده در جیرفت وجود یک خط قدیمی‌تر را اثبات می‌کند. خطوط این الواح گلی هنوز خوانده نشده و این فرضیه اکنون در حال اثبات و ثبت شدن است. پیش از این تصور می‌شد تمدن تاریخ جهان از بین‌النهرین به دیگر سرزمین‌های جهان رفته که این لوح‌ها در جیرفت نشان می‌دهد تمدن از سرزمین ایران به نقاط دیگر جهان گسترش یافته است.